

نارسیس و گلدموند

نوشته:

هرمان هسه

ترجمه

محمد بقایی (مادان)



انتشارات تهران



انتشارات تهران

نارسیس و گلدموند

هرمان هسه

ناشر: انتشارات تهران (با همکاری نشر آلمان)

ترجمه ی محمد بقایی (ماکان)

- پ سوم، ۱۰۰۰ نسخه، ۱۳۹۹

حروفچینی: گنجینه

ناشر: علی رضا دوستی

شابک: ۷-۸-۱۱-۲۱۱-۹۶۴-۹۷۸

تهران، خیابان پاسداران، چهارراه پاسداری شماره ۵۱۴ - صندوق پستی: ۴۸۷-۱۹۵۸۵

تلفن های انتشارات: ۲۲۵۴۵۲۱۹، ۲۲۷۶۰۶۹۹، ۲۲۷۶۰۶۹۹ تلفکس: ۲۲۵۶۹۸۰۱

تلفن های مرکز پخش: ۱۷۷، ۱۷۷، ۶۶۹۵۹۹۵۸

کلیه حقوق چاپ و نشر اثر برای انتشارات تهران محفوظ است.

هرگونه برداشت یا اقتباس از این کتاب؛ کلی یا جزئی، به هر شکل (الکترونیکی، دیجیتال، چاپ، صوتی، فضای مجازی و...) بدون اجازه کتبی ناشر مجاز نیست و پیگرد قانونی دارد.

Herbert, Hermann

سرشناسه: هسه، هرمان، ۱۸۷۷-۱۹۶۲ م.

عنوان و نام پدیدآور: نارسیس و گلدموند/هرمان هسه: ترجمه ی محمد بقایی (۱۳۹۲).

مشخصات نشر: تهران: انتشارات تهران: نشر آلمان، ۱۳۹۲

مشخصات ظاهری: ۴۶۴ ص. ۲۱/۵*۱۴/۵ س م.

شابک: ۷-۸-۱۱-۲۹۱۱-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Narziss And Goldmund

عنوان دیگر: ترجمه ی زین دهن: نارسیس و گلدموند

موضوع: داستان های آلمانی -- قرن ۲۰ م.

شناسه افزوده: بقایی ماکان، محمد، ۱۳۲۳ - مترجم.

رده بندی کنگره: ۱۳۹۲ ۴ ن / ۲۶۵۱ PT

رده بندی دیویی: ۸۳۲/۹۱۴

شماره کتابشناسی ملی: ۳۱۵۶۶۴۰

قیمت: ۷۹۵۰۰ تومان

پیش‌گفتار مترجم

هرمان سه‌نیزسده پراوازه جهان که آثارش به اکثر زبانها ترجمه شده در دوم ژوئیه ۱۸۷۱ در کالو^۱ شهری در شمال غربی آلمان چشم به دنیا گشود و در نهم اوت ۱۹۶۱ در مونتانا^۲ سوئیس رخت از جهان بست. پدرش یوهانس^۳ کسپس پروستا از ۱۸۶۹ تا چهار سال پیش از تولد فرزندش هرمان به عنوان مبلّغ دینی در مندوستان زندگی می‌کرد و از همین رو با فرهنگ، اعتقادات، عرفان و آسایش این سرزمین آشنا شد. در سال ۱۸۷۴ که به کالو بازگشت فرصتی یافت تا کتاب‌هایی در زمینه موضوعات یاد شده تألیف کند. هنگامی که سه‌نیزسده چهار ساله بود خانواده‌اش به بازل سوئیس می‌روند و تابعیت این کشور را هم می‌پذیرند، ولی زمانی که هرمان پای به نهمین سال زندگی خود می‌گذارد مجدداً به کالو باز می‌گردند و او را پس از اتمام دوره چهار ساله تحصیلات متوسطه، به یک مدرسه دینی شبانه‌روزی در صومعه مالبرون^۴ می‌گذارند، ولی

1. Calow.

2. Montagnola.

3. Johannes.

4. Maulbronn

هرمان نمی‌تواند آن محیط را تحمل کند و از آنجا می‌گریزد. از این زمان که تقریباً پانزده ساله است، ایام رنج‌آوری را تجربه می‌کند، طوری که کارش به روانکاو می‌گردد و حتی خیال خودکشی به سرش می‌افتد، تا آن که راه مورد نظرش را در زندگی پیش می‌گیرد. او این دوره از زندگی خود را در برخی از آثارش مانند *تیزهوش*، *سفینه زندگی*، *سیدارتا* و *رمان حاضر* صورت‌های مختلف مطرح می‌سازد. مدتی را شاگرد مکانیک می‌شود، پسند صبحی در یک کارخانه‌ی ساعت‌سازی مشغول می‌شود و سرانجام به کار کتاب‌فروشی روی می‌آورد. این حرفه سبب می‌شود تا بی‌وقفه مطالعه کند و آثار بسیاری از نویسندگان بزرگ آشنا شود. به تدریج احساس می‌کند خودش نیز ذوق سرودن شعر و استعداد داستان‌نویسی دارد. در سال ۱۸۹۹، حتی نه سال پس از ورود به حرفه کتاب‌فروشی، نخستین کتابش را که شامل نظم و شعر رده منتشر می‌کند. در همین سال از آلمان به سوئیس می‌رود و در ۱۸۹۰ اشعاری رمانتیک با عنوان *هرمان لاوشر*^۱ به چاپ می‌رسد و وی چنان‌که به مرور توجه قرار نمی‌گیرد.

بعد از آن رمان‌های متعددی یکی پس از دیگری منتشر می‌سازد، تا آن که با انتشار رمان *بازی مهره شیشه‌ای* برنده جایزه ادبی نوبل سال ۱۹۴۶ می‌شود و اعتباری جهانی می‌یابد. در سال ۱۹۱۹ که ده سال را منتشر می‌کند، بی‌درنگ قهرمان بسیاری از جوانان آلمانی می‌شود. بری‌گردانی او از جنگ، گرایشات فکری، و همچنین دیدگاه عارفانه‌ای که در آثارش نسبت به آینده داشت سبب محبوبیت و موفقیت بی‌اندازه وی می‌شود. البته ناگفته نماند که برخی از آلمانی‌ها نیز او را به این سبب که در ایام

1. Hermann Lauscher.

جنگ احساسات وطن‌پرستانه از خود نشان نداده، ملامت کردند. هسه تا اوایل دهه ۱۹۳۰ که هیتلر در آلمان به قدرت رسید محبوبیت فراوانی در کشورهای آلمانی زبان داشت. گرچه حکومت نازی کتاب‌های او را از آن رو که مطلقاً جنبه‌ی سیاسی نداشتند بی‌درنگ ممنوع اعلام نکرد یا آنها را به آتش نکشید، ولی مورد حمایت یا تأیید نیز قرار نداد. بسیاری از اندیشمندان و نویسندگان آلمانی و غیرآلمانی، هسه را با احترام تمام ستوده‌اند؛ از جمله ت. س. الیوت، آندره ژید و توماس مان. پس از اندک مدتی که معروفیت هسه اروپا را درنوردید، ظهور جنگ دوم جهانی سبب می‌شود اعتراض در میان ادباء و اندیشمندان و همچنین در بین نسل جوان کتاب‌ها از رو به فراموشی برود. در این زمان اهمیت هسه در آلمان بیش از هر زمان دیگری تقلیل یافت؛ به‌خصوص رادیکال‌های جوان و پیروان نازیسم نسبت به وی بی‌علاقه شدند، زیرا به نظر آنان آثار او جامعه را با گذشته‌های رمانتیک - که می‌خواستند اثراتش را از میان بردارند - مرتبط می‌ساخت و نهایتاً بهره‌ای از آنها حاصل نمی‌شد!

آثار هسه به بسیاری از زبان‌های دنیا ترجمه شده و به‌خصوص توجه به او در هند و ژاپن نه تنها به خلاف آلمان و آمریکا و غرب و ضمیمه نداشته، بلکه پیوسته رو به تزاید بوده. او از این‌که شرقیان ارزش آثارش را که متضمن بسیاری از آراء فلسفی و عرفانی شرق است کاملاً دریافته‌اند، به خود می‌بالید. در ایران نیز آثار هسه به همین جهت در شمار پرفروش‌ترین کتاب‌ها در حوزه ادبیات داستانی است. آثارش در همه جهان مورد توجه جوانان است، زیرا مسایلی را مطرح می‌سازند که برای آنان معنایی قابل تأمل دارند، شاهد بارز این مدعا رمان حاضر است. دیدگاه‌هایی که او در

خصوص دوره جوانی، مسایل ایام بلوغ، خودکامگی و قدرت، سرکشی و طغیان، آداب و رسوم، سنت‌های دست و پاگیر، انگیزه جنسی و امثال اینها مطرح می‌سازد، تماماً در خور دقت و راه‌گشا است. بسیاری از خوانندگان آثارش در جهان دلبسته فلسفه شرق، و در پی مذهبی‌عاری از تعصب و جزمیت هستند. او در آثارش به تهذیب نفس اهمیت بسیار می‌دهد و با نگاهی عارفانه خواننده را به عشق‌ورزی با عالم و آدم تحریک می‌کند.

اگر همه نویسنده‌ای محبوب مردم شده، جای عجیبی نیست زیرا مهمترین موضوع در تمامی آثار قابل تأمل خود از جمله رمان حاضر مطرح می‌سازد، این است که هر کس باید طریق زندگی خویش را خودش بیابد نه آن‌که از عقاید یا آموزه‌های مورد قبول مرجعی مقتدر - هر چند بسیار والا و قابل ستایش - پیروی کند.

زندگی همه وجوه مختلفی داشت که هر یک را به گونه‌ای در آثارش منعکس می‌نماید. رمان‌هایش در مجموع به دست تجربه‌های شخصی و رویدادهای زندگی پرفراز و نشیب اوست. در سال ۱۹۰۲ با ماریا برنولی^۱ که زنی سوئیسی و ۹ سال بزرگ‌تر از او بود ازدواج می‌کند. صاحب دو پسر می‌شود، ولی ماریا به خلاف همسر هنرمندش با عالم تسکین‌دنیای هنر بیگانه بود و علاوه‌براین دچار مشکلات روحی و روانی می‌شد. از اینها گذشته پسر کوچک‌شان هم به بیماری وخیمی مبتلا می‌شود، بنابراین زندگی آنان که در رمان *روزالده* تصویر شده دوام نمی‌آورد و او سفر به شرق می‌کند - همانجا که پدر و پدربزرگش زندگی کرده بودند و

مادرش به دنیا آمده بود. حاصل این مسافرت رمان معروف سفر به شرق است که یکی از نمادی‌ترین رمان‌ها به شمار می‌آید.

هسه در سال ۱۹۲۴ که برای بار دوم تبعه سوئیس می‌شود، همسر دیگری بر می‌گزیند به نام روت ونگر^۱ که سه سال بعد کارشان به متارکه می‌کشد، تا آن‌که در سال ۱۹۳۱ با آخرین همسرش نینون ازدواج می‌کند و بی‌سالی آخر عمرش را با وی به سر می‌برد. هسه در این سال‌ها زندگی عادت‌آمیزی داشته که آن را به صورتی نمادین در رمان سفر به شرق که در سال ۱۹۳۲ منتشر شد، منعکس کرده است. او در این اثر از نینون نیز یاد می‌کند و نشان می‌دهد که از زندگی با وی خشنود است.

آثار عمده هسه که آنها را در فاصله سال‌های ۱۹۰۴ تا ۱۹۴۳ پدید آورده شامل تقریباً دوازده کتاب می‌شود. این آثار به ترتیب عبارتند از: پیتر کامزیند (سفینه زندگی)، تیزهوش، گرتروید، روزالده، دمیان، اخبار عجیب و حکایات غریب، گرگ، پایان، نارسیس و گلدموند، و بازی مهره شیشه‌ای. به این مجموع باید داستان‌ها را به یاد: اوایل بهار، خاطراتم از نولپ، پایان، قلب کودک، کلاین و واگنر، آخرین تابستان کلینگزور را هم افزود. از آنجا که اکثر این آثار با مقدمه‌ای مکتوب به هسن قلم ترجمه و از سوی انتشارات تهران منتشر شده یا نقد و بررسی آنها جداگانه انتشار یافته، نیازی به شرح مجدد آنها نیست و خوانندگان علاقه‌مند می‌توانند به آثار یاد شده مراجعه نمایند.

ولی آنچه درباره رمان پرآوازه نارسیس و گلدموند که در سال ۱۹۳۰ منتشر شده می‌توان گفت، این است که صحنه‌های آن به لحاظ زمانی

مربوط به سده‌های میانه است، اما از قرن خاصی حکایت نمی‌کنند. طرح کلی رمان انباشته از ماجراهای گوناگون است که طی آن دوگانگی عقل و احساس در قالب دو شخصیت اصلی یعنی نارسیس و گلدموند تجسم می‌یابد. اکثر قسمت‌های رمان به سرگردانی‌های گلدموند اختصاص دارد. نارسیس که دوست و استاد گلدموند طلبه مدرسه الاهیات است به وی می‌آزید او برای کشیشی آفریده نشده. گلدموند هم به سبب تمایل قلبی، از این حرف تأثیر بیشتری می‌پذیرد، مدرسه را ترک می‌کند و با ماجراهای متعدد رو رو می‌شود. زنان بسیاری در مسیر زندگیش قرار می‌گیرند که با آنان روابطی کوتاه‌مدتی برمعنا و نکته‌آموز دارد، تولد و مرگ انسان را تجربه می‌کند، محارر به دم‌کشی می‌شود، با جد و جهد تمام در مجسمه‌سازی مهارت می‌یابد و ندیس‌هایی بسیار زیبا خلق می‌کند، درحالی‌که نارسیس کشیش می‌شود و به حل می‌گراید. راه‌شان در زندگی کاملاً متفاوت است، ولی نویسنده سعی می‌کند روش زندگی گلدموند را که آمیزه‌ای از ذوق و احساس است برتر از زندگی نارسیس جلوه دهد. درون‌مایه این رمان نیز مانند برخی دیگر از آثار هسه متأثر از زندگی شخصی اوست. در این اثر رابطه هنرمند با واقعیات و یافتن حقیقت و معنای زندگی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد و ضمن آن، ندیشه دیرپای رابطه‌ی عقل و عشق در گفت‌وگوهای میان قهرمانان رمان مطرح می‌شود. هسه در این کتاب نیز مانند *د미ان* که کمال مطلوب را در «حوا بانو» ارائه می‌دهد، معنای واقعی زندگی را در «مادر عظماء» که مادر همه آدمیان است می‌جوید، گلدموند بارزترین قهرمان داستان پس از تجربه‌های بسیار در لذایذ زودگذر زندگی، لذت و نشاط واقعی را در

پیوستن به او می‌یابد و گاه مادر عظما را با زمین برابر می‌گیرد؛ زمینی که همه کس از دامانش سر بر می‌آورد و باز در او ناپیدا می‌شود. این مادر «خود زندگی، تجسم لذت، کامجویی، وحشت، گرسنگی و عشق» است؛ یعنی همه ویژگی‌هایی که در زندگی وجود دارند.

هسه چنان‌که گفته شد با فرهنگ و عرفان شرق بسیار آشنا بوده، این شناخت در رمان سفر به شرق – چنان‌که در یادداشت مترجم آمده – به خوبی چهره می‌نمایاند و خواننده آشنا به این فرهنگ تأثیر آگاهانه یا ناآگاهانه آن را به آسانی کشف می‌کند. این‌که او زمین را مادر همه مادران می‌داند، اساطیر و اندیشه‌ای مزدیسنايي است که مانند دیگر اسطوره‌های ایرانی به وسیله پارسیان در هند اشاعه یافت. تأکید بر این اندیشه در سطور پایانی کتاب رفول مهرمان اصلی داستان که از شاگردی به استادی می‌رسد، یادآور رباعی زیری است که برخی از مشابهت‌های فکری هسه با او در رمان سفر به شرق نیز مشهود است:

یک چند به کودکی به استاد شادم

یک چند ز استادی خود شاد شایم

پایان سخن شنو که ما را چه رسید

از خاک درآمديم و برباد شدیم

گلدوموند با پیوند انسان به امور واقع و طبیعت که زمین مظن آن است، لذت زندگی را به خلاف دوستش که وابسته به امور مابعدالطبیعی، عالم معقولات و اندیشه‌های مجرد است در ماده می‌بیند. او به عنوان هنرمندی استاد، نقش جسم را کم از روح نمی‌داند و زندگی واقعی را در پیوند و تعامل این دو می‌بیند، نه در جدایی آنها و ایجاد مانعی در میان این دو

اصل. او هرگاه که از حوزه تفکرات مجرد و وابسته به عالم عقل - یعنی صومعه - خارج می شود و پای به عرصه عشق و علائق قلبی می گذارد، از مانعی می گذرد که این دو را از هم جدا می سازد و آن رودخانه ای است با آب تیره و دیواره ی خزه بسته که دیدنش روح را مکدر می کند و عبور از آن با توجه به شرایط حاکم خوف انگیز می نماید. این حایل در واقع کنایتی است از جداسازی عقل و عشق، یا جدا شدن کلیسا از غرایز و احساسات طبیعی بشر.

گلدموند چند سال به دنیای عشق وابسته است که مردن در این طریق را به زندگی حایل از سر که دوستش نارسیس رئیس دیرماریا برون تجسم آن است ترجیح می دهد، شاید به همین سبب است که نخستین ترجمه این اثر به انگلیسی زیر عنوان «هنگ و عاشق» انتشار یافت. به عقیده هانری برگسون نادیده گرفتن یک زاویه اصل عملی ناصواب است. اگر بشر تنها به غرایز و شهوت ها مایل کند یا فقط به تزه و رهبانیت توجه داشته باشد، حقیقت زندگی را گم خواهد کرد. از اینجاست که هسه گلدموند و نارسیس را دو نیمه ی مکمل هم می بیند. به با هم به کمال می رسند، شاید به همین سبب است که پیوسته هر دو زندگی را در سر دارند. قهرمان داستان چنان که گفته شد جوان آواره ای است که بیای یافتن لذایذ متنوع زندگی و نیازهای روحی خود دشت و دمن را زیر پا می گذارد. خداوندگارش آسمان متغیر است، نه هدف خاصی پیش رو دارد، نه سقفی بالای سر، و نه سرمایه ای به کف، آماده رویارویی با هر خطری است. زندگیش آمیزه ای است از تنگدستی و تهور. هر آنچه را طبیعت به او عرضه می دارد، می ستاند. نه به گذشت زمان می اندیشد، نه به آینده، و نه

به تاریخ و احوال آدمیان. از غوغای شهر گریزان است و از این‌رو به طبیعت پناه می‌برد. لذت یافتن را به آنچه یافت شده ترجیح می‌دهد که از اندیشه‌های محوری آیین هندو است. اقبال نیز که به قول هرمان هسه - در مقدمه‌اش بر ترجمه آلمانی *جاوید نامه* - بخشی از تفکراتش متأثر از هندوئیسم است، همین دیدگاه را در بیتی چنین بیان می‌دارد:

تلاش پیدن و نرسیدن چه عالمی دارد

خوشا کسی که به دنبال محمل است هنوز
 و فرمان داستان هر یک به راهی که در زندگی می‌پسندند گام
 می‌نهند. کسی در رنج‌گرا است و دیگری برون‌گرا. طبع گلدوموند با سر کردن در صومعه و درافادن در عالم و آدم نمی‌سازد، می‌خواهد در طبیعت و با مردم سر کند، می‌میراند و بدست را چنان که هست با همه وجود حس کند. معلم جوان او نارسیس با این بردار به آن حقیقت که «هر کسی بر طینت خود می‌تند» او را تشویق می‌کند تا صومعه را رها کند و به دنبال آنچه قلبش فرمان می‌دهد برود. این اندیشه را هسه در *سیدارتا* هم به صورتی دیگر بیان می‌دارد، ولی در رمان حاضر با تفاسیل بیشتری به آن می‌پردازد. همه اینها ناشی از رنجی است که در ایام کودکی و نوجوانی از پدری منضبط و سخت‌گیر کشید که وی را به مسیری متفرد از علائق قلبی و ذاتی‌اش کشاند. او به رغم آن‌که در بسیاری از مسایل مذهبی تسامح‌ناشان می‌داد، ولی از لحاظ تربیتی معتقد به انضباط شدید و پیرو روش‌های نامنعطف بود، طوری که مطلقاً به فرزندش آزادی عمل و یا مجال اظهار نظر نمی‌داد. داستان «قلب کودک» از جمله آثار است که هسه این ناملایمات را در آنها منعکس کرده است. گلدوموند به خلاف میل پدرش

نمی‌خواست دارای شخصیتی مثل نارسیس شود. می‌خواست همیشه عاشق باشد، درحالی‌که نارسیس کشیش جوان، عشق به معنای متعارف را با پیروی از رهبانیت مسیحی در خود کشته و زندگیش به خلاف گلدمود که چون دریایی توفانی و مواج می‌نمود، مثل برکه‌ای آرام و عاری از تب و تاب بود. از این روست که در رمان حاضر هر جا که سخن از «پدر» به میان می‌آید، نشانه‌ی زندگی مقید، حساب شده، عقلی و دستوری است که جسم آن نارسیس است، و هرگاه که نامی از «مادر» مطرح می‌شود حکایت از زندگی آمیخته به شور و نشاط عشق، آزادی، زیبایی و هنرآفرینی دارد.

در اینجا لازم است ذکر کنیم از دو متفکر که بیشترین تأثیر را در اندیشه هسه داشته‌اند، به میان آوریم. یکی از آنان فیلسوف و شاعر معروف فردریک نیچه است و دیگری برانسناس نامی کارل گوستاو یونگ. این دو اندیشمند در پاره‌ای موارد هم‌دانی مشترک دارند که در آثار هسه نیز می‌توان یافت. برای مثال گلدمود تا حدی ترکیبی است از زیرمرد نیچه و انیمای یونگ. ولی مهم‌تر از آن تأکید بر لزوم یافتن طریقی شخصی در رسیدن به خودیابی است که در رمان حاضر مطرح می‌شود و همچنین قبول این حقیقت که طبیعت آدمی در روند تکاملی خویش دارای جنبه‌ای ظلمانی و گناه‌آلود است. نیچه طالب آن بود تا معیارهای اخلاقی از بیخ و بن مورد ارزیابی مجدد قرار گیرد و اصول اخلاقی یهودی - مسیحی^۱ از میان برود. زیرا به عقیده وی فلسفه‌ای بر این اساس پدید آمده به نام «رهبانیت مسیحی» که سستی و زبونی را بر قدرت و فردیت که از ارزش‌های والای انسانی است رجحان می‌نهد. هسه نیز در رمان حاضر

1. animه روان

2. Judeo - Christian.

همین نظر را تلویحاً القاء می‌کند.

ولی شیوه‌ی یونگ عملی‌تر است، او با توجه به آن جنبه از طبیعت بشری که سخیف و بهیمی است و آن را به «سایه» تعبیر می‌کند، هشدار می‌دهد که باید با سعی تمام در برابر تأثیرات نامطلوبش ایستادگی کرد. به عقیده وی ابتدا باید به شناخت این قسمت از طبیعت بشری خویش برآید و سپس آن را بپذیریم. آگاهی از دیگر نظرات یونگ، به خصوص مابین که در مورد ضمیر ناخودآگاه و الگوی کهن دارد در فهم آثار هسه از جمله اثر بسیار مؤثر است. او معتقد است که هر فردی زمینه‌ها و تجربه‌ها دارد که بخشی از ضمیر ناخودآگاه شخصی او را شکل می‌دهند و می‌توانند ناگهانه تأثیری مهم و حتی قطعی بر رفتارشان بگذارند. یونگ تعادل بین مرد و زنی را در داشتن خصیصه‌های مادینه روان و نرینه روان می‌داند. از همین روست که گلدموند در همه عمر به دنبال «مادر» است که در این معنایی گسترده‌تر از مادینه روان دارد. او بسیار مشتاق و آرزومند است تا از این چهره‌ی مبهمی که در ذهن دارد، تندیس‌ی بیافریند تا آن را جاودان سازد. به عقیده وی «مادر» سرمنزله طریق عشق است و هر شکلی از عشق، خواه از این سر باشد یا از آن سر، عاقبت به او ختم می‌شود. در پایان کتاب که با این عشق دست می‌یابد، احساس می‌کند به خشنودی و سعادت ابدی نایل آمده و نأسف می‌خورد از این که دوستش نارسیس در کنج صومعه باگذشت، این دراز و طی مقامات روحانی و رسیدن به منصب مدیریت صومعه از این لطیفه نهانی محروم بوده و به حقیقت زندگی دست نیافته و ادراکش نکرده.

آنچه در سطور پایانی کتاب می‌گذرد، خواننده را به یاد این بیت حافظ

می اندازد که:

هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق

بر او نمرده به فتوای من نماز کنید

نارسیس راهب و تارک دنیایی که مانند اکثر راهبان و آخرت اندیشان عشق را نفی می کند، نمرده ای است که باید بر او نماز کرد. پیداست که به در این اثر تعریضی دارد به خشک مقدس ها و رهبانیت مسیحی که عشق انسانی را به سخره می گیرند و نفی می کنند، جهان را در اماکنی به نام دیو و صرمد مجبوس ساخته اند، از آدم و عالم دوری می گزینند، به جهان و آنچه در آن هست نمی اندیشند و بی آن که به واقعیت های پیرامون خود و تنوعاتش بنگرند، مدام به حول محوری خاص در چرخشند. بنابراین نه با طبیعت انسی دارند نه با زیبایی های جهان محسوس، نه از رمز و راز ضمیر انسان آگاهند و نه معانی درست زندگی را می دانند، زیرا ذهن شان وابسته به مجرداتی است که سر راوی زندگی واقعی است و دست عقل بدان نمی رسد.

این استنباط از آنجا قوت می گیرد که همه زبان وقوع داستان را به سده های میانه - در هنگامه رهبانیکری دنیای مسیحی - ربط می دهد، به خصوص وقتی صحبت از آکویناس قدیس می کند که از فیلسوفان مورد تأیید کلیسای کاتولیک و از متألهان بزرگ آن ایام است. ذهن خواننده را بدان زمان سوق می دهد و به یاد آن دسته از متألهان و خشک مقدسان مسیحی مانند اورینگن می اندازد که در کار رهبانیت و دوری و اجتناب از عشق انسانی تا بدان حد پیش رفته بودند که خود را خصی می کردند، رستگاری را در طریق عرفان گنوسی می جستند و راه حصول آن را در سرکوب غریزه جنسی، احساسات قلبی و هواجس جسمانی. دیگر این که

سبک نگارش کتاب نیز کهن‌گرایانه است و غالباً از واژگانی قدیمی و منسوخ مانند شفاخانه به جای بیمارستان، طبیب به جای پزشک، و سفره‌خانه به جای غذاخوری استفاده می‌شود. صحنه‌آرایی‌ها همه حکایت از رمانتیسیم و رئالیسم آن ایام دارد، در سراسر رمان هیچ نشانی از مدنیت کنونی نیست و فضای رویدادها کاملاً قرون وسطایی است. بنابراین مترجم نیز سعی نموده نثری متناسب با زمان داستان به کار گیرد. در پایان لازم به ذکر است که برخی نسبت به این رمان قضاوتی سطحی داشته‌اند و گمان کرده‌اند که مقصود هسه در این کتاب پرداختن به صحنه‌ای عاشقانه است، ولی از فصل‌های پایانی کتاب کاملاً پیداست که قصد نویسنده ترسیم هر دو روی سکه عقل و عشق به بهترین وجه است. از همین رو به نظر می‌رسد که این رمان را یک بار هم باید از انتها به ابتدا خواند! او تجسس این دو اصل یعنی ناریسیس و گلدموند را مکمل هم می‌داند، آنها را دو نیمه گمشده قاصداً می‌کند که می‌توانند به اتفاق یک کل منسجم را تشکیل دهند؛ یعنی که بیاد زندگی درست بر تعادل میان آنهاست، نه از عشق به تنهایی کاری ساخته است و نه از عقل. بلکه زندگی حقیقی از اتحاد این دو شکل می‌گیرد، از این طریق است که می‌توان به گنج‌نامه مقصود رسید. چنان‌که در پدیده‌ها هر یک از دو قهرمان به این نکته پی می‌برند، ولی از آنجا که زندگی را در پیروی تک‌ساحتی پیش بردند و به آن خو گرفتند، دیگر امکان بازگشت برای آنها بسیار دیر شده، زیرا زمان از دست رفته را نمی‌توان بازگرداند. هسه آمیزه عقل و عشق را در شخصیت کشیش دانیل نشان می‌دهد که از زندگی با نشاط و درستی برخوردار بوده.

آنان که با نگاهی عمیق به این رمان نگریسته‌اند، بر این عقیده‌اند که

یکی از بهترین آثار هسه است. او در این اثر ضمن آن که طریق عشق واقعی را می‌نمایاند و همانند مولانا متذکر می‌شود که:

عشق‌هایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود

ضمیر انسان را نیز در شخصیت‌های مختلف مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد و با نگرشی فرویدی این فکر را تلویحاً به خواننده القاء می‌کند که اگر غرایز طبیعی جنسی سرکوب شود به صورتی انحرافی بروز می‌کند و آن عشقی است که نارسیس - کشیش جوان - از همان آغاز آشنایی‌اش با گلدمود - پسرک زیبا و موطلابی - نسبت به وی داشته، منتها به سبب مرتعش هرگز نتوانسته آن را اظهار کند، ولی پس از گذشت سالیان درازی که پیری بر سر و روی‌شان می‌نشیند و می‌بیند که اجل بر دراست آنرا بیان می‌دارد.

شواهد عینی چنین احساسی را تاریخ کلیسای کاتولیک و رهبانان کم نیست. در تاریخ مسیحیت شواهد متعددی از رسوائی‌های همجنس‌گرایی کشیشان وجود دارد که نزدیکترینشان فاجعه سال ۲۰۱۲ کلیسایی در استرالیا، قبل از کناره‌گیری پاپ بنادیکت شانزدهم از مقام خویش بوده است. هسه که در این رمان نگاهی انتقادی به مسیحیت متحجر دارد، موارد دیگری از تفکر هول‌انگیز ستیزه‌جوی دینی را در سوزاندن یهودیان به دست پیروان مسیح نشان می‌دهد که همه حکایت از آلوده بودن دین به عقاید جزمی و خرافی است.

او علاوه بر اینها روش‌های مرسوم در آیین کاتولیک مانند اعتراف و خریدن گناه را هم مورد انتقادی طنزآمیز قرار می‌دهد، از همین رو در پایان رمان خدای دست‌ساز کشیشان را شایسته ستایش نمی‌داند و تعالی انسان را در الگوی «اقرار به گناه، توبه و رستگاری» نمی‌داند. همدردی

هسه در این اثر با یهودیان که به دست عیسویان سوازنده می‌شوند و شرح غم‌های ربکا دخترک یهودی سبب شد تا آلمان نازی آن را تعریضی به اقدامات خود بداند و از وی بخواهد تا آن بخش را حذف کند، ولی هسه زیر بار این ممیزی نرفت و در نتیجه این کتاب در فهرست آثار ممنوعه رژیم نازی جای گرفت.

م.ب. ماکان

پاییز ۱۳۹۱